نفحات الانس



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

نام کتاب: کلیات جامی بجز غزلیات (از منثور و منظوم)

مؤلف متن: عبدالرحمن بن احمد جامی — محشی:

شارح: — مترجم:

تاریخ تحریر: ۱۱۶۹ — نوع خط: نستعلیق — تعداد سطر: ۳۱

موضوع: ادبیات — زبان: فارسی — عدد اوراق: ۶۴۱

طول: ۳۵٫۵ — عرض: ۲۴٫۵ — شمارهٔ عمومی: ۳۱۲۸۸

وقفی / خریداری: اهدائی دکتر فریدون معتمدی

تاریخ وقف: ۱۴۸۳ — نام کاتب:

ملاحظات: کاغذ: نخودی آهارمهره، آغاز هر یک از مثنویها و دیباچه کتیبه زرین منقش مرصع پرکار، جداول اوراق: زر و تحریر ولاجورد، جلد: [illegible]

جامی

کلیات مولوی جامی







بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ارسل رسلا مبشرین ومنذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل واخص من بینهم حبیبه محمدا
بالهدایة علی اعدل الطرق واقوم السبل واقام علی بناهنه فی نبوته شواهد صادقة عادلة وعلی جلالته فی رسالته دلایل
قاطعة کاملة وجعلها وسیلة الی محبته التی هی اصل کل سعادة وذریعة الی متابعة التی هی راس کل عبادة صلی الله علیه
وعلی سایر النبیین وآل کل سایر الصالحین نهایة ماینبغی ان یساله السایلون کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون
وسلم تسلیما کثیرا اما بعد نموده می آید که نخستین رکن از ارکان اسلام اقرار بکلمه شهادتست وحقیقت ایمان وتصدیق بمضمون
آن وان مشتمل بر دو امر است یکی اقرار بوحدانیت حق سبحانه وتعالی وگرویدن بآن و دوم اقرار بنبوت ورسالت محمد صلی الله
علیه وسلم وگرویدن بآن وامر اول وقتی معتبر است که مقبل از مشکوة بنبوت باشد اگر بمجرد دلایل عقلی اکتفا کنند چون فلاسفه
از مشکوة نبوت نگیرند مفید نجات نیست پس سرهمه دولتها وسرمایه همه سعادتها اقرار وتصدیق بنبوت محمد است صلی الله
علیه وسلم وآن متضمن ایمانست بآوردهای وی واصل درین تصدیق ایمان مناسبت وجنسیتست بآنحضرت ودر اصل فطرت
طبقات مردم درین معنی متفاوت اند بعضی از آن قبیل بوده اند که حکم آن مناسبت در ایشان چنان قوی بوده که بمجرد مشاهده جمال
با حضرت بی اقتراح معجزات بسعادت ایمان مشرف شدند از عبدالله بن سلام رضی الله عنه آرند که وی گفت چون
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد رفتم تا بوی نظر کنم چون وی را دیدم شناختم که روی وی نه روی دروغ گوییست
امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه گفت که روزی عبدالله بن سلام را رضی الله عنه از حال رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدم گفت انا اعلم به
منی یا بنی یعنی معرفت من بصدق نبوت وی از معرفت من بحال پسر من زیاده است امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه گفت این چگونه تواند
بود گفت ممکن است که برمادر پسر من خیانتی رفته باشد ودر شان محمد صلی الله علیه وسلم وصدق وی قطعا شک وشبهه را راه نیست امیرالمؤمنین عمر
رضی الله عنه سر او را بوسه داد واز ابورمثه تیمی رضی الله عنه آرند که گفت بسوی رسول صلی الله علیه وسلم آمدم وی را بمن نمودند
چون وی را بدیدم گفتم این پیغمبر خداست عزوجل واز جامع بن شداد رضی الله عنه گفته است که مردی که از ما وی را طارق نام بود گفت که
رسول صلی الله علیه وسلم را در مدینه دیدم وی را نشناختم پرسید که هیچ چیز فروختنی دارید گفتم آری این شتر را میفروشیم گفت
بچند گفتیم بچندین وچندین وسق خرما وی مهار شتر گرفت وببرد چون وی برفت ما با یکدیگر گفتیم که شتر خود را بکسی فروختیم که وی را
نمی شناسیم زنی با ما همراه بود گفت من ضامن این شترم مردی دیدم چون ماه شب چهارده با شما خیانت نخواهد کرد چون بامداد
کردیم مردی دیدیم مردی مقداری خرما آورد و گفت من رسول رسول خدایم صلی الله علیه وسلم مرا بسوی شما فرستاده است وفرموده که ازین خرما بخورید

بپایید

بپایید وثمن ناقه خود بپیمایید قال بعض العلماء فی قوله تعالی یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار این مثلی است که خدای تعالی برای رسول خود زده
میگوید نزدیکست منظر وی دلالت کند بر نبوت وی واگرچه وی تلاوت نکند همچنانکه ابن رواحه رضی الله عنه گفته است لو لم
تکن فیه آیات مبینة لکان منظره ینبئک بالخبر وفایده مشاهده آیات ومعجزات در حق این گروه تاکید محبت وزیادتی کشف
ویقین است قال الله تعالی لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم وبعضی دیگر از آن قبیل بودند که اگرچه مناسبت تمام داشتند بآنحضرت اما
بسبب رسوخ رسوم وعادات در طبیعت ایشان حکم آن مناسبت مخفی ماند مادامی که مشاهده احوال واقوال وآیات ومعجزات
وی نکردند بدولت ایمان وی مشرف نشدند پس مشاهده آیات ومعجزات در حق این طایفه در اول حال افاده اصل تصدیق وایمان
کند وبعد از تحقق تصدیق وایمان افاده زیادتی یقین چنانکه در گروه اول وپوشیده نماند که همچنانکه مشاهدان آن شواهد نبوت ودلایل
رسالت از اهل سعادت دو گروه بودند همچنین مستمعان آنها از عدول وثقات دو گروه اند گروهی از آن قبیل اند که ایشان را مناسبت
وجنسیت بآنحضرت چنان قوی افتاده است که چون بعد از قرنها شرح اقوال واحوال واخلاق آنحضرت بشنوند واگرچه از قبیل
معجزات باشد بنبوت وی تصدیق کنند وبآوردهای وی ایمان آرند وبثبوت معجزات تصدیق وایمان ایشان قوی تر گردد و
گروهی از آن قبیل اند که مادام که استماع معجزات وتصدیق بثبوت آن بآن انضمام نیابد بدولت تصدیق وایمان موفق نشوند
وبعد از توفیق تصدیق وایمان ملاحظه سایر معجزات نسبت بایشان موجب ازدیاد یقین گردد وبعضی دیگر از آن قبیل بودند
که وصف مناسبت از ایشان منتفی بود ونور جنسیت منتفی هرچند مشاهده آیات ومعجزات بیش کردند طریق عناد واستکبار
سپردند چون صنادید قریش که اقتراح معجزات میکردند وبعد از مشاهده آن میگفتند که این از قبیل سحر وشعبده است وآن مشاهده
در حق ایشان جز شقاوت وبدبختی نیفزود وملحق بایشانند جماعتی دیگر از ملاحده وزنادقه که در قرنهای دیگر انکار معجزات کرده اند
ومی کنند وطریق استکبار وعناد سپرده اند ومی سپرند معجزات را بلکه نبوت را مطلقا منکرند وبحشر ونشر وقیامت ودوزخ
وبهشت وغیر آن آوردهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایمان ندارند وجماعتی دیگر هستند که اگرچه بآنچه منقولست از آیات ومعجزات بحسب
ظاهر اقرار می کنند اما همه را تاویل می کنند وبر معنی ها حمل می کنند که آنرا از حد اعجاز بیرون می برند ومعجزات را بلکه خوارق عادات را
مطلقا منکرند وعجب تر آنکه با وجود این انکار برای استمالت قلوب عوام واستجلاب منافع از ایشان دعوی کرامات وخوارق عادات
می کنند وبانواع کید وتزویر خلایق را معتقد خود میسازند نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا من یهده الله فلا مضل
له ومن یضلل فلا هادی له وچون مشاهده آیات ومعجزات یا استماع آن از عدول وثقات چنانکه دانستی نسبت ببعضی از اهل
سعادت موجب اصل ایمانست ونسبت ببعضی دیگر موجب زیادتی ایقان واذعان لاجرم علماء دین ومتبعان سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم شفقة علی امته وترغیبا فی متابعة سنته در ذکر شواهد نبوت ودلایل رسالت وی کتب ساخته ودر بیان آن
جدا از سایر احوال وآثار مصنفات پرداخته وچون این فقیر بمطالعه بعضی از آنها مشرف شده وفایده مطالعه آنرا که قوت محبت وداعیه
حسن متابعتست در خود باز یافت خواست که از آن فایده سایر مسلمانان منتفع شوند بتخصیص عزیزانی که این فقیر را نسبت
بایشان صدق محبتی وخلوص عقیدتی هست وپیشتر ازین استدعای جمع کتاب نفحات الانس من حضرات القدس که در بیان سیر
واحوال مشایخ صوفیه است کرده بودند لاجرم آنچه در آن کتب پراکنده بود تسهیلا للمؤنة در یکجای جمع کرده شد وتعمیما للفایده العبارة
بفارسی ایراد افتاد وطلبا للاختصار حذف طرق مختلفه واسانید متنوعه کرده آمد وچون کمالی که تابعان را بواسطه متابعت حاصل
میشود شاهد کمال متبوعست وکرامتی وفضیلتی که امت ظاهر میکرده اند از قبیل معجزات پیغمبر ایشانست ذکر بعض احوال وآثار آل واصحاب
آنحضرت وتابعین وتبع تابعین با طبقه صوفیه که در بیان احوال ایشان چنانکه گذشت علی حده کتابی جمع کرده شده بود بآن منضم کرده
آمد چون نبوت آنحضرت بواسطه تواتر اخبار بنوع معجز بجایی رسیده است که هیچ سعادتمندی را در آن دغدغه اشتباه نمانده است پس

زیرک مرغی که پر بینداخت
چون دام ز پیش برگرفتند
پرون ز مضیق بیم و امید
معشوق چو روی از تو پوشید
لیکن چو فراق بود دل بود
پختش چو برین وبال باشد
از خلق جهان جلیس خود شو
معشوق ازلی که در برت هست
تا آینهٔ تو غرق زنگست
چون آینهٔ تو ساده گردد
مغزت یابد رهایی ز پوست
ای تا زده نظر بلوح کونین
سال تو اگر چه شصت و شش است
این لطف که در سرشت داری
از فضل و ادب دهی قبولت
در کسب کمال باشدت جهد
فارغ نشوی بهر چه یابی
چون فلسفیان دین بر انداز
یثرب اینجا شو چو دونان
در نیفهٔ نافه مشک چین است
ارباب سواعد زکام اند
بر شارع نافه اش نظر نه
هش دار که باشد اندرین راه
هش دار که ره زنان تقدیر
هش دار که هر زره فتاده
ره نیست جز آنکه مصطفی رفت صلی الله علیه وسلم
زان ره که زپای اوست نشست
گفتم سخنی که گفتنی بود
از کار شد زبان و دستم
هر چند که بحر تیغ کامی
فرخنده تر از سفینهٔ نوح

در طلب دام کار خود ساخت
دارگان ره خویش برگرفتند
برداشت نوای عیش جاوید
در قطع ره فراق کوشید
فریاد و فغان کجا کند سود
آسودگیش محال باشد
زین وحشیان انیس خود شو
آینه طلب ز جوهر تست
زنگ که وصل بر تو بگشت
آن ره به تو گشاده گردد
از پوست جدا تو مانی و دوست

بخت و ز خود در نهانی
او نیز بجای خویشتن رفت
از گیسوی دام و خال دانه
افتد جدا ز وصل معشوق
معشوقه گرفته در بغل تنگ
جامی بکسی بگیر پیوند
بیگانه شو از برون سرای
در هر چه زنی بغیر خود چنگ
ز آیینهٔ خویش زنگ بزدای
چندان تابد لوامع نور
لیلی که تو نیز هم عاشقی

تا ز سکاه جاودانی
زین تنگ قفس سوی چمن رفت
صد بند بعشق جاودانه
یکدست فغان او ز معشوق
جز حسرت و درد از و بدل نی
کان خود دل از و نباید کند
با جوهر خود کن آشنایی
در آینهٔ تو گرد و آن زنگ
رای بحریم وصل بگشای
کاینه شود هم از میان دور
با او باشی ز خود نهانی

در نصیحت فرزند ارجمند رزقه الله تعالی سعادت الدارین و اوصله من مضیق حیز العلم الی فسحت مشاهدة العین

چون مردم دیده قرة العین
دل را بهوات باز گشت است
دانا دل و هوشمند گردی
از پاکی گوهرت نیاید
دریای علوم دور غور است
خطر بر ورق چند ای تری
افسون زمینیان چه خوانی
از سور مدینه دین برون نیست
مشک است گرفته قاف تا قاف
هر در ره اقتدا قدم کن
آخر رساندت بجایی
چون کوردلان بچه نیفتی
ساکن نشوی بره بدزدی
وز راه بیفکند برونت
می بینی او براه و میرد
این پند که گفته شد بسندت
سنجم گهری که سفتنی بود
خاموش شدم قلم شکستم
افتاد و بساحل این سفینه
بر جودی جود شش ایستادی

دارم بجهد امید داری
دارد دانکه از زهد فضولت
در به طلبی بسر بری عهد
از خوب بجو بهتر شتابی
از فلسفه کار دین مکن ساز
اکسیر طلب ز خاک یونان
در ناف مدینه مشک دین است
زان نکهت از آن تهی مشام اند
هر جا که قدم نهاده سر نه
از حشمت و جاه کنده صد چاه
از سیم و زر ده گرده زنجیر
غولیست میان ره نشسته
تا مقصد صدق راست یار رفت
بر گردد که جز هلاک جان نیست

کان روز که سربلند گردی
شغلی که نباید ز نشاید
گرداب طلب وسیع دور است
لیکن بکشش ز فراق دوری
پیش تو رموز آسمانی
گر حرف شناس دین برونست
تا نافه گشای کشته آن ناف
پند و ره منیم آن حرم کن
زین گونه چو باشد اقتدایی
از کوردلی ز ره نیفتی
زنجیری سیم و زر نگردی
تا که نه بر فسونت
لیکن ز رهش نگاه میرد
در طبع تو گر قبول بندست

در ختم کتاب و خاتمهٔ خطاب

این کام ترا بس است جای
آرام دل و سکینهٔ روح
گر موج معانیت ز سینه
از جودت طبع هر جوادی

لیلی که ز نخچیر بود مانده
از مطلع عشق آفتابیست
افسون فسونگران بابل
مرهم نه داغ دل فگاری
مرغی ز قفس گلشن راز
بازار بوی رخان از و تیز
گل را نشاط خنده آرد
شیرین شکریست نو رسیده
گو مرغ شکر شکن نظامی
صد بحرش اگر ذخیره باشد
گو خسرو تختگاه دهلی
از گنج ضمیر نکته انگیز
من گشتم و از من که گوید
خر مهره فروش نیز دم
من نیز سفال ریزه چند
هر کس که خود بقول شاباش
میل زاغان به بچهٔ خویش
فرزند بصورت ار چه زشت است
می کن زان نوک خوش نویسی
چون شعر نکو بود خط نیک
گر می نشود نکوی افزای
حرفی که بخط بد نویسی
در خوبی خط اگر نکوشی
آنم که نویسش سراسر
آب دهنت ز طبع پاک
ور تو بشمار این بری دست
ده یکدو سه ساعتی ز هر روز
هر چند که قدر این تهی دست

از خشک بینه ایت رانده
وز دفتر دولت انتخابیست
افسانهٔ عاشقان بیدل
تسکین ده درد بیقراری
از گلبن شوق نغمه پرداز
آه دل عاشقان سحر خیز
وز دیدهٔ ابر اشک بارد
از نی شکر قلم چکیده
کش دارم از این شکر گرامی
آب در خانه تیره باشد
آن لطف طبیعتش چه سنجی
بر کفهٔ من کند گهر ریز
زین نوع سخن سخن که گوید
فیروزه ده و صد عقد و یکدم
گردم با هم بحیله پیوند
بادش جزای خیر بادش
از بچهٔ طوطیان بود دوش
در چشم پدر نکو سرشت است
زان دو گز مشک رشته ریزی
باشد بدو نکویش لیک
کم زن پی عیب ناکسش رای
در وی همه عیب خود نمایی
از بهر خدا ز تیز هوشی
بانسخهٔ راست کن برابر
چون افکندی بهوش از جای
باشد سه هزار و ششصد و شصت
شد طبع برین مراد فیروز
زین نظم شکسته بسته شکست
پاکان به نیاز صبحگاهان

با خشک لبی سفینه آب
تو باده باغ زندگانی
خوش قصه از نکته حالان
مشاطهٔ حسن خوب رویان
بر نغمهٔ او سماع جانها
بینی ز لطیفهای کارش
سحریست نتیجهٔ سحرها
زین قند چکیده نیم قطره
جلاب خورد و زرنج این جام
با کوزهٔ کهنه از ره ناب
تا تحفهٔ تخت و تاج آرد
سبحان الله این چه سودا است
رحمت که خلق قند را لالا
فیروزه نهد سفالها نام
گشتم بسفال خود خورسندان
گرچه سخن بلندم افتد
شعری که ز خاطر خردمند
ای ساخته تیز خامه را نوک
می زن رقمی بلوح انصاف
گردد ز لباس خط نا خوب
بیهوده مسای خامهٔ خویش
گر عیب مرا کنی شماری
حرفی که نهی براستی نه
چون خود گردی ز دار آغاز
کو تا بی این بلند بنیاد
شد عرضه ز طبع فکرت اندیش
گر سعیها فرا هم آیند
از دفتر چرخ درج در باد
امرزشم از خدای خواهان

لب تر نکند بهمت دریا
سرمایهٔ عیش جاودانی
نو نکتهٔ از زبان لالان
دلالهٔ طبع هر جوانان
در جنبش او همه روانها
خاصیت موسم بهارش
سحریست خزینهٔ گهرها
وز شکر ناب صد قطره
شیرین سازد از این شکر کام
تشنه ز سفال نو خورد آب
وز کشور خود خراج آرد
وز دایهٔ طبعم این چه عشقست
از پایهٔ وی نهند بالا
تا میل کند طبیعت عام
بر قاعدهٔ گهر فروشان
از هر سخن آن بسندم افتد
زاید نخبل بود چو فرزند
زان گرده عروس طبع را دوک
در راعهٔ عیب پوش می باف
در دیدهٔ عیب جوی میسوز
آلوده مساز نامهٔ خویش
معیوبی خود بپوش باری
گر هر چیزیت راستی به
اصلاح بدیگران میانداز
در ششصد و نه فتاد و هفتاد
در طول چهار ماه کم و بیش
بر یکدو سه هفته کی فزاید
ز آوازهٔ او زمانه پر باد

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد
وآله اجمعین الطیبین الطاهرین تمت

[illegible]

[illegible]





به تیغ قضای خداوند پاک
که باشد روان از سمک تا سماک

بشاهی و شاهنشهی جان سپرد
بجز بر همه خلق سلطان نمرد

که رستست زین درد تا او رهید
که جستست زین داغ تا او جهد

درین باغ یکشاخ و یک برگ نیست
که گر زنده از صرصر مرگ نیست

اگر مرده افتاده تیر اوست
وگر زنده در بند تدبیر اوست

حسب الامر جلیل القدر فهرست رساله سلطنت و جهانداری مجموعه
دیوان حشمت و بختیاری غره ناصیه جاه و جلال قره باصره شهریاری
و اقبال فرازنده لوای نامداری برازنده قبای سروری و
کامکاری صدر جود و سخا منبع لطف و عطا بندکان
عظمت بنیان ایرج نشان منوچهر شان دارا توان
قوی ارکان سردار عادل باذل ابر کف دریا دل
سردار غلام حیدر خان کافتاب درپیش رای انورش
از ذره کمتر است لا زالت رایات جلاله
ما دامت الافلاک دوارا و النجوم سیارا
این کتاب خردنامه سکندری که متمم هفت
عدار عذرای سبعه عارف سامی مولوی
عبد الرحمن جامی بود بدست رحیم
المخلص ارادت بند و داعی
صداقت پیوند نجف علی قوم
شاه سوند در تاریخ چهاردهم
شهر رمضان المبارک در دار
السلطنه کابل جنت
تماثل صورت اختتام
پذیرفت سنه ۱۲۶۹
تم تم تم
تم تم



